

گفتگو با فرهنگ سازان بزرگ ایران  
۵ - مصاحبه با آقای شمس الدین محمد حافظ (بخش سه)  
از دکتر عباس احمدی



کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت  
من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت (حافظ)  
(تابلوی پریچهره ی «گالاته آ» اثر رافائل، نقاش ایتالیایی)

ع ۱ - آقای شمس الدین محمد حافظ، از این که با این همه گرفتاری، دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید بسیار سپاسگزارم. دیروز با جنابعالی راجع به فلسفه ی عرفان و عشق عرفانی صحبت کردیم و دانستیم که در بسیاری از غزلیات شما عشق و معشوق و شراب، دارای معنای صد در صد عرفانی است. اما، در شماری از غزلیات شما، عشق آسمانی با عشق زمینی و معشوق آسمانی با معشوق زمینی و شراب عرفانی با شراب

تلخوش و مرد افکن زمینی، با هم در آمیخته اند. حتی، در پاره ای از این اشعار، مساله ی عشق و معشوق و شراب، حالت صد در صد زمینی و خاکی و دنیوی پیدا کرده است. یعنی در کارهای شما ما با طیفی از مفاهیم عاشقانه سر و کار داریم که یک سر آن به لاهوت آسمان و سر دیگر آن به ناسوت زمین متصل است. و شما با استادی تمام مکتب عرفان را با مکتب اغتنام فرصت در هم آمیخته اید و از آن یک فلسفه ی متعادل به وجود آورده اید.

\*\*\*

## ۱ - مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی

ع ۱ - جناب آقای حافظ، شمادیروز فرمودید که مرغ باغ ملکوتید و چندروزی مرغ جانتان در قفس بدن اسیر است و سرانجام به باغ ملکوت باز خواهید گشت. اما در مدتی که مرغ جان در قفس بدن اسیرست چه باید کرد و تکلیف آدمی چیست؟ به خصوص اکنون که فصل بهار است و از باغ و بوستان نسیم بهشتی می آید،

ش م ح - اکنون که از بوستان، نسیم بهشتی می وزد و چمن حکایت اردی بهشت می کند، باید با شراب فرح بخش و یار حور سرشت به شادمانی نشست، زیرا این جهان بی وفا، سرانجام از خاک ما خشت می سازد.

کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت چمن حکایت اردی بهشت می گوید  
من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت نه عاقل ست که نسیه خرید و نقد بهشت

به می، عمارت دل کن که این جهان خراب  
بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت (ص ۳۹۳)

شب صحبت یاران را غنیمت بدانید، چرا که بعد از روزگار ما، گردون گردنده و چرخ چرخنده، بسیار گردش خواهد کرد و روزها و شب های بسیاری بعد از ما خواهد آمد:

شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون، بسی لیل و نهار آید

(ص ۴۹۶)

ع ۱ - جنابعالی در غزلیات خود، به هنگام تامل در سرنوشت بشر و مساله ی مرگ و زندگی، به میر نوروزی اشاره کرده اید. مقصود شما از میر نوروزی چیست؟

ش م ح - در فصل بهار، در ایران مراسمی به نام میر نوروزی اجرا می شود. در این آیین، یک نفر لباس پادشاهی می پوشد و برای پنج روز نقش سلطان را بازی می کند و بعد از آن ناپدید می شد. دوره ی پادشاهی او فقط پنج روز است. از نظر من، وضعیت بشر در این دنیا مانند وضعیت میر نوروزی است. آدمی پنج روزی بیش فرصت ندارد. باید این پنج روزه ی عمر را در این سرای سپنج به شادخواری و شادکامی بگذراند. امکان عمر جاودانی و خلود در این دنیای فانی و ایوان فیروزه وجود ندارد:

چو امکان خلود، ای دل، درین فیروزه ایوان نیست  
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی

سخن در پرده می گویم، چو گل از غنچه بیرون آی  
که بیش از پنج روزی نیست، حکم میر نوروزی

(ص ۱۱۸۹)

\*\*\*

## ۲ - آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

ع ۱ - جناب آقای حافظ، این حرف های شما خیلی به افکار خیام نزدیک است. خیام یک رباعی دارد که در آن گفته است:

یک کوزه ی می بیار تا نوش کنیم  
ز آن پیش که کوزه ها کنند از گل ما (خیام)  
شما هم در یکی از غزل هایتان گفته اید:  
آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد  
حاليا فکر سبو کن که پر از باده کنی (ص ۱۲۲۰)

ش م ح - ببینید، عاقبت ما وادی خاموشان است، بنابراین، قبل از آن که کاسه ی سرمان پر از خاک بشود، باید شراب یا همان «آب طربناک» را در کاسه ی طلایی بیاندازیم و غلغله در گنبد افلاک بیافکنیم:  
خیز و در کاسه ی سر، آب طربناک انداز  
عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
پیشتر ز آن که شود کاسه ی سر خاک انداز  
حاليا غلغله در گنبد افلاک انداز (ص ۸۳۸)

## ۳ - جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

ع ۱ - آقای حافظ، اکثر غزلیات شما در وصف شراب است و خمیریات شما در ادب فارسی همتا ندارد. چرا شما این همه در وصف شراب شعر گفته اید؟

ش م ح - باده نوشی یعنی دم را غنیمت شمردن و از خوشی های دنیوی لذت بردن. ببینید، دنیا بی وفا است و در دفتر هستی، نقش نیک و بد نخواهد ماند. حتی جمشید هم با آن کبکیکه و دبدبه باقی نماند. و سرود مجلس جمشید، این طور که می گویند، این بوده است که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است  
چو بر صحیفه ی هستی رقم نخواهد ماند  
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود  
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند (ص ۶۶۴)

جایی که تخت جمشید و مسند جم به باد می رود، بهتر است به جای غم خوردن می بخوریم:  
جایی که تخت جمشید و مسند جم می رود به باد  
ار غم خوریم خوش نبود، به که می خوریم  
دوای غم و غصه، شراب ارغوانی است:

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم  
دوای جز می ارغوان نمی بینم (ص ۱۰۰۹)  
موسم گل خیلی کوتاه است، و بهتر است به شراب و موسیقی پردازیم:

به دور گل منشین بی شراب و چنگ  
که همچو روز بقا هفته ای بود معدود

این چند روز عمر کوتاه را غنیمت بدان زیرا دزدان در کمین عمر آدمیزادند:

به مامنی رو و فرصت شمر غنیمت عمر  
که در کمینگاه عمرند قاطعان طریق

عشرت امروز را به فردا میفکن، چون تکیه بر ایام کردن، خطاست:

حافظا، تکیه بر ایام چو سهو ست و خطا  
من چرا عشرت امروز به فردا فکنم

زمانه همان طور که به جمشید و کیکاووس وفا نکرد، به من هم وفا نخواهد کرد، پس جام می را پیش بیاور تا دمی خوش باشم:

کی بود در زمانه وفا، جام می بیار  
تا من حکایت جم و کاووس و کی کنم (ص ۹۹۰)

به کار دنیا اعتماد نکن. اگر دست به قدحی از شراب می رسد، آن را به سلامتی زیبارویان و نازک بدنان

بنوش:

به جهان تکیه مکن ور قدحی می داری شادی زهرجینان خور و نازک بدانان (ص ۱۰۸۱)

\*\*\*

۴ - گمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار

ع ۱ - این شرابی که در بیت های بالا از آن نام بردید، چگونه شرابی ست؟

ش م ح - این شراب، شراب زمینی و مرد افکن است که برای فرار از دست غم به آن پناه می برم:

شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش      که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش  
بیاور می که نتوان شد ز فکر آسمان ایمن      به لعب زهره ی چنگی و مریخ سلحشورش  
گمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار      که من پیمودم این صحرا، نه بهرامست و نه گورش  
(ص ۸۷۷)

از این آسمان کجمدار و این فلک غدار، نمی توان غافل شد. گمند شکار و تلاش و تکاپوی بهبودی بهرامی را زمین بگذار و جام جم را بردار. من این صحرا را پیموده ام و در آن نه از بهرام گور نشانی دیده ام و نه از گور بهرام.

\*\*\*

ع ۱ - جناب آقای حافظ، با آن که از محضر گرم شما سیر نمی شویم، اما متأسفانه وقت ملاقات ما به پایان رسیده است و مجبوریم دنباله ی مصاحبه را به وقت دیگر موکول کنیم. بار دیگر از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر می کنم.

\*\*\*

دنباله ی این مصاحبه ی جالب را در شماره ی آینده با هم خواهیم خواند.

\*\*\*

منبع:

شعرهای این مقاله به نقل از دیوان حافظ به تصحیح بهالدین خرمشاهی است: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، جلد های اول و دوم ۱۳۷۳. در کنار هر شعر، شماره ی صفحه ی آن آمده است.

\*\*\*\*\*

پانویس

حالا که از تاک و دختر تاک و شراب مرد افکن سخن به میان آمد، بد نیست بدانید که انگور و شراب از ایران برخاسته است. نام علمی درخت انگور (*Vitis vinifera*) می باشد و گیاه شناسان، آن را در جنس «وی-تی-لیس» و در گونه ی «وی-نی-فه-را» رده بندی می کنند. این گیاه، در اصل، بومی کشور ایران است و ابتدا در استان-ذربایجان و نواحی اطراف آن به وجود آمده است و از آن جا به کشورهای دیگر، مانند چین و هند و اروپا، رفته است. جالب است بدانید که اسم شراب در زبان چینی «بو-دو» (Budo) است که از همان

باده ی خودمان (Badeh) آمده است. زیرا در سال ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح، یعنی در زمان حکومت امپراطور «وو» (Wu) شراب از ایران به چین رفته است. در حفاریات باستان شناسی در تپه ی حاجی فیروز در شمال غربی ایران، کوزه ای پیدا شده است که قدمت آن به هفت هزار سال پیش می رسد. آزمایش های

شیمیایی نشان داده است که از این کوزه برای نگهداری شراب استفاده می شده است. این کوزه در موزه ی باستانشناسی و مردم شناسی دانشگاه پسیلوانیا ی آمریکا نگهداری می شود. این کوزه نشان می دهد که مردم ایران از هفت هزار سال پیش تا کنون با جام شراب و سیوی باده و درخت تاک و دختر رز و خمخانه ، سر و کار داشته اند و از این سمبول ها ونماد ها برای مفاہیم عرفانی و آسمانی و یا برای مفاہیم دنیوی و زمینی بهره گرفته اند. حافظ، عکس رخ یار ملکوتی و معشوق آسمانی و محبوب قدسی خود را در پیاله ی شراب دیده است و مست از عشق ازلی و ابدی آن شاهد دلیند و ملکوتی، به ساقی می فرماید که به نور باده، جام او را برافروزد و به مطرب می گوید که کار جهان به کام او شده است. و به همه ی جهانیان اعلام می دارد که «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق»

ساقی به نور باده برافروز جام ما	مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم	ای بی خبر از لذت شرب مدام ما
مستی به چشم شاهد دلیند ما خوشتر است	زان رو سپرده اند به مستی زمام ما
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق	ثبت است بر جریده ی هستی دوام ما (ص ۱۵۸)



کهن ترین کوزه ی شراب در دنیا که از تپه ی حاجی فیروز ، واقع در شمال غربی ایران، به دست آمده است. (ارتفاع کوزه تقریباً ۲۳ سانتی متر است و قدمت آن به هفت هزار سال می رسد)

\*\*\*

Hafiz3.vnf  
abbas.ahmadi@mailcity.com